

وفاق و اتفاق دولت میسور و پونه بدین نمط که من بعد کار گزاران  
دولتین باهم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهد نامه  
بزودی برنگاشته بمهر و دستخط فریقین استوار گردانیده شد  
میگویند که در همان زمان که حیدر علی خان این سفیر را بدولت پونه  
فرستاده بانظام علی خان که در آن روزگار نسبت بجماعه انگریزان  
از جهت تاخیر در ادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالی  
و برگرفتن سرکارات کشور، و نیز از جهت در آمدن در سناک  
هوخوان برادرش بسالت جنگ بی آنکه نظام علی خان  
بدان آگاه باشد، خیلی آورده خاطر بود، نامه و پیام موافقت  
و مصالحت در میان آورده بود، گمان این نامه و پیام از  
امر آینده بوثوق میرسد که براین عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور  
هیچگونه درنگ راه نیافته بود که مرتبه بعد اولی و کمره بعد آخری برضای  
طرفین بمقام تقریر و تحقیق در آورده شد که نظام علی خان رکنیست  
از ارکان این اجماع؛ و بعد از آن این معنی نیکو متیقن گردیده  
که نه همین راجه برار مادھوجی بمونساه بلکه سرداران دیگر نیز  
خوانده شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند، و در باره قلع  
و قمع انگریزان از بلاد هند و ستان هند استان شوند؛ نقشه  
که حیدر علی خان وابسته یورش بر غنیمت بسته این چنین بود  
که مادامیکه او خودش بر ممالک کرناٹک شکر کشد باید که

نظام علی خان بر سر کار است شمالی تاخت آرد و بعد از آنکه هر دو سپاه  
 باهم ستلاقی شده افواج انگریزی را منہزم گردانیده باشند به محاصره  
 مدراس پردازند؛ و افواج مرہتہ باید کہ بتاخت و تاراج جزیرہ بنہشی  
 اشتغال ورزد؛ و راجہ برار بالشکر جرار بر سر نگالہ یورش آرد؛  
 و نواب نجف خان و دیگر سرداران حد و دہلی را شاید کہ  
 از رود گنگ عبور کرده صوبہ اودہ را مستتر ف شوند مگر آنکہ ناظم  
 آن صوبہ بدین مشورہ ہدایستان شدہ جماعہ انگریزیہ را از  
 ممالک محروسہ اش بزور بیرون کند؛

الحق این منصوبہ نیکواندیشیدہ و این سگالش خیل پسندیدہ بود  
 و اگر ارکان این جماعہ باحمیت و غیرت اتحاد ملکی نیکو کوشیدند  
 ہمانا کار بر طبقہ انگریزان در ان زمان بدشواری کشیدہی ؛ ولیکن  
 بسیار کم صورت میگیرد کہ اقوام مختلف در امری متعاہد شدہ  
 در اتمام آن بذل جہد نمایند و حقیقت حال برین منوال است  
 کہ زینہار مادھوجی بھونسلہ در ریسان ممالک غربی ہندوستان  
 درین خصوص بیچگونہ سعی و کوشش بعمل نیاروند؛ طبقہ مرہتہ  
 در کار حراست ممالک محروسہ خویش کہ بر حد و شمال شرقی  
 و جانب غربی آن انگریزان شکر کشیدہ یورش آورده بودند  
 در شغل شاغل در افتادند، ولہب غضب نظام علی خان بزلال  
 سخنان ملاطفت نشان و عہد و میثاق موافقت توأمان کہ

گورنر بنگاله با نواب نظام علی خان پیش کرده بود فرونشست؛  
 در سال ۱۷۷۹ء نواب محمد علیخان کارگزاران دولت  
 انگریزیه را در مداس بر حقیقت حال این عهد و میثاق که در میان  
 نواب حیدر علی خان و جماعه مرهته بوقوع آمد و نیز بر چگونگی آن  
 وقایع و اتفاق که در میان آن هر دو فریق و نظام علی خان بر رغم  
 جماعه انگریزان صورت گرفته آگاهی بخشید؛

اکنون سطری چند در بواعث نفاق در میان مرهته و انگریزان  
 و دواعی موافقت مرهته با حیدر علیخان پس از محاربت سالیان  
 بر سبیل اختصار نگاشته می شود و از بهر ارتباط سلسله سخن بعروج مرهته  
 اشارت می رود پوشیده مباد که بنای ریاست مرهته در عهد  
 عالمگیر نهاده شد چون در آن زمان سلطنت دهلی از اوج ابهت  
 و جلال بحضض نکبت و وبال گرایده بود و از رهگذر بیرحمی و  
 ناپنجاری و تعصب عالمگیر در امور دینداری رئیسان هند  
 ممالک هند عموماً و راجگانش خصوصاً خیلی آزرده می زیستند  
 و در ممالک دکن گوئی رسم و راه ملوک الطوائف بهم رسیده  
 هر خطه بادشاهی و هر صوبه فرمانفرمایی جداگانه داشت که گاهی باهم در مقام  
 آشنی و اتفاق بودند و گاهی در معرض کینه و نفاق؛ شخصی از  
 جماعه مرهته سپوا نام نخست جو یای بلند نامی پدیدار گشت و  
 جمعیتی از سواران فراهم آورده چندی بناخت و تاراج پرداخته

آخر کار سر از عیب مهتری بر آورد و دوشهر ستاره را مستقر  
 حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بر بست  
 پسرش سنبها بمسند حکومت پدر بر نشست و جنگ  
 عالمگیر کم کینه بر بست و در آخر کشته شد پسرش ساہو کہ  
 طبع آرمیده داشت بر جای پدر رسد آرای حکومت گشته از  
 پرخاشگری اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام  
 مهام ریاست خود بدست کفایت شان واسپرد ولیکن  
 چون او پسری صلبی نداشت بنا بران از قریبانش رام نارائن نامی را  
 پس از وفاتش بجای او بر سنده نشاند و چون خودش هیچگونه  
 از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکی را بر رای  
 آن هشت فرزانه واگذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجی نامی  
 برهمنی بود کو کنی در زیر کی و فرزانی یگانہ آخر کار این برهمن بدان  
 رفعت و پایہ رسید کہ راجہ رام نارائن را در ستارہ بعزت و  
 احترام مقام داده خود در شہر پونہ بساط حکومت در چیدہ  
 بلقب نانا و پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگر چه در امور  
 ملکی جزوی و کئی اختیار تمام میداشت راجہ رام را باہرہ نابکاری  
 و خامی در تعظیم و اکرام ادبذل جہدی نمود و شہر پونہ را دارالہماک  
 خو ساخت القہ پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان  
 بر قباحت و سستی این رای کہ سردار بدیشی بدان باعانت

را گهو لشکر فرستاد و با مرهتته بنیاد جنگ و پرخاش نهادنیک  
 فرار سیده کرنیل لپطن را از پیر مصالحه پیوند فرستادند در آن زمان  
 از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد داد و را مهتران پیوند بجای  
 پدر به پیشوائی بر نشاندند و سکهارام و مانا پهر نویس را  
 بدستوری و ولایت او هنگام کودکی برگزیدند ولیکن چون را گهو  
 از رفتن پیوند سر باز نافت کار آشتی و صلاح ناتمام ماند و در پیوند  
 هواخوانان را گهو همواره مصدر فتنه و آشوب میگردد و بدند  
 و مهتران پیوند می پنداشتند که در نهانی محرک این همه فتنه و آشوب  
 انگریزان اند البته آسبای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد  
 آخر کار افواج انگریزان از جهت نایابی ازوقه و دانه و گاه عاجز  
 و سوه گردیدند کرنیل اگر طن سپهسالار انگریزان بفتوای مجبوری  
 عهد آشتی با جماع مرهتته بتجدید بر بست ولیکن چون خبر عهد آشتی  
 کرنیل اگر طن که بفتوای ضرورت و بیچارگی با جماع مرهتته  
 در میان آورده بود به بنبشی رسید سرداران انگریزان آشتی  
 مغلوبانه نپسندیدند و بناچار پیران عرب و پیکار باز مشتمل  
 گردید و جنریل گوژرد که بجنگ مرهتته متعین شده بود پس از  
 مایوس گشتن از همد استانی بچونسله راجه برار بر جنگ  
 مرهتته از حسن آباد متوجه برانپور گشت و را گهو بشنیدن  
 این خبر از قید سیند هبیه گریخته بجنریل پیوست؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیدر علی خان بهادر  
و متفق گردانیدن او نظام علی خان آصفچاه و نجف خان  
و سایر بزرگان هندوستان را با خود در مجادله انگریزان؛  
بدان گاه را گو که بر انگریز بیامد پیا کرد رزم دستیز  
جهانی پر از شور و آشوب کرد خردمند داند که ناخوب کرد  
مرهته بحیدر علی داشت جنگ بهم آخته تیغ الماس رنگ  
دو دستی زودی شده کینه دور بی حسنین پیشی بوم و بر  
چو شد رزم آغاز با انگریز یکسو نهاده بحیدر دستیز  
بسیار جنگ بانام جوی ز کینه سوی آشتی کرده روی  
ز خود کرده خشود بنمود یار که باشد در ایار در کارزار  
نظام آنکه بد بزدکن باج خواه بدو نیز بکشوده از هر راه  
بگرمی در دو دستی باز کرد در اینز باخوبش انباز کرد  
نجف خان که بد نام آرد بزرگ بسیدان پیکار گردی سترگ  
فردان سپه داشت آراسته همه نره شیران نو خاسته  
جز اینان هر آنکس که بد نام آرد بخود کرده دستان و انباز و یار  
همه گشته با یکدیگر هم زبان بدین رای گشتند همه استان  
که حیدر علی یکس شده با نظام کشیده پیکار تیغ از بنام  
بکر ناتک و بوم سرکار نیز که ناز و بدان هر دو با انگریز

روان ساخته شکر جنگجوی  
 بدان بوم دیر شور و شرفکنند  
 بکجراست راند مرهقه سپاه  
 یکی مهتری از مرهقه سپاه  
 مودا جیش نام و لقب بچونسه  
 سوی بوم بنگال گردود روان  
 نماید مرآن مرز نیر و نیر  
 بدست آیدش هر که از انگریز  
 نجف خان زدهلی براند سپاه  
 فرود دران آتش کینه تیز  
 گرش آصف الدوله یاری کند  
 و گرنه نجف خان گسکار زار  
 چو اینگونه کنکاشش آمد بسر  
 کمران تا کمران جهان شد سپاه  
 به بیگار بد خواه بنهاده روی  
 زد شمن بن و بیخ را برکنند  
 که یابد بد اندیشش آبخانه راه  
 که سودی سر جاه بر چرخ و ماه  
 مقرر چنان گشت کو با سپه  
 یسته به بیگار کردن میان  
 بخاریده یکسر ز بیگار سر  
 بر انگیزد از جان او در استخیز  
 سوی لکنو یکسره رزم خواه  
 به پردازد آن بوم دیر ز انگریز  
 درین کین بخود خوبکاری کند  
 چو دشمن ز جانش برار و دمار  
 روان گشت هر سو یکی نامور  
 بدان بد که اختر بند نیخواه

رسیدن سفیر دولت انگریز به نزد حیدر علیخان بهادر  
 بامید آشتی و ناکام برگشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معنی از مصالحه ملکه اری روی یافته که  
 سفیری بر تهر بفرستد چنان فرستد تا او اگر ممکن

باشد راه آشتی که فیما بین از دیر باز بسته شده است باز کشاید و  
 بر حقایق امور آن مملکت و وقایق دستور آن دولت نیکو  
 آگاهی بهرساند چون مرکوز خاطر حیدر علی خان درین باب  
 استکشاف نموده شد پس از هزار دشواری سفیر را اجازت  
 آمدن در ممالک محروسه خود داد ولیکن فرمود تا بدوری چار  
 میل انگریزی از سربرنگپتن رحل اقامت اندازد و هیچکس  
 از اتباع او بشهر در نیاید چنانچه پس از درنگ بسیار حیدر علی خان  
 سفیر را بحضور خود طلبید و بعد اصغای همه سخن چنین پاسخ داد ؛  
 در اوائل حال گمان من بجماعه انگریزان چنین بود که ایشان  
 نسبت بدیگرا قوام در راستکاری و وفاداری ممتاز و نرفراز اند ؛  
 ولیکن از تجربه که درین نزدیکی صورت گرفت چنان حالی من  
 گردید که ازین دو گرامی صفت ایشان هیچگونه بهره ندارند  
 چون بر حسب عهد و پیمان سال ۱۷۶۹م از شما امداد و یاری  
 از بهر مدافعه افواج مرهقه خواستم شما در ان اہمال کردید و آنقدر  
 مرا بمعاذیر لنگ در لیت و لعل داشتید که وقت کار از دست  
 رفت و اعادی بر من فیروز گردیدند ؛ نیز شما بر رخم شرایط عهد  
 و میثاق افواج خود در اور ممالک محروسه من فرستادید و قلعه ماہی  
 بنمرف خود آور دید ؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحکم  
 و تجبری پروازند ؛ بنابراین اکنون مرا هیچ وثوق و اعتماد بر گفتار



و کردار تان نمانده است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هوا خواهی  
 دهد استانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شد نیست که او  
 عنان کار در قبضه اختیار خود نمیدارد، در هر امر محتاج رهسپاری اهل  
 شورا می باشد چنانچه اگر از ویاری و استمداد جویم او تخت  
 استفتاء از اهل شورا خواهد نمود، و انگاه از نواب محمد علی خان  
 در باره زراعت خواهد جست؛ و یقین جازم است که  
 نواب صاحب درین خصوص عذرها خواهد آورد، و کار را در تأخیر  
 خواهد انداخت و هرگاه درین باب با او الحاح و مبالغه کرده شود  
 بعض اجناس و چند عدد جواهر شما میدهند تا در بازار فروخته شمن  
 آن را بکار در آرید و چون این نیز پس از بوک و مگر بی حد صورت  
 وقوع گرفت شما خیمه بیرون شهر می زنید، و پس از درنگ  
 بسیار با کمال احتیاط روانه می شوید بدین نبط که اگر بکروز کوچ کرده  
 می شود و در روز مقام اتفاق می افتد؛ در چنین حیص بیص فوج ملک  
 شما بحد و مملکت من در می آید و اعدای ناانجار پیشتر از آن کار  
 خود کرده اند و مملکت مرا دیران و خراب گردانیده، و حال  
 من بکسر مخالف و تمامتر منافعی حال شماست در بند شورا و  
 کنگاش نمی باشم که عزیزت من وابسته اجازت او  
 باشد کار من وابسته داری من است خداوند وقت خودم،  
 ز بهار فرصت کار ضایع نمیکنند ارم در یکدم می توانم که قشونی بار حاله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ  
معمول روزانه ایشانست و انبارخانه، دوزخیره، خانه، از هرگونه  
ما بحتاج البه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی  
باشد؛ این چنین دو گونه دولت مختلف چگونه در کار و بار  
همداستان و هممعنان خواهند بود؛ بنابراین ای سفیر برو و باخواجات  
بگو که ازین پیش بار سال نامه و پیام خود در تصدیع من نکوشد؛  
از پس اینهمه تهدید جیدر علی خان بزودی قاصد انتقام میگردد؛  
چنانچه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۹۲ ببحری موافق ماه جولائی سال  
۱۷۸۰م از گهاقت گذشته مانند سیل جو شان ناگاه برزد و بوم  
کرناتک میریزد و در آن سرزمین آشوب قیامت برپا میکند؛  
جمعیت جنودش درین یورش بسی هزار سوار جرار و چهل هزار  
پساده خوشخوار میرسد علاوه توپخانه گران و سنگین که کار گزارانش مردم  
فرنگستان بودند بسرکردگی شیرلالی و دیگر منصبداران فرانسیس؛  
جیدر علی خان درین هیجا خودش بسپهسالاری لشکر میانگی  
پرداخته بود و انبوه میسره بسرکردگی طیپو سلطان وابسته، و چنان  
قرار یافته که او بر سر کار است شمالی تاخت آرد؛ مادامیکه گروه  
سینه بسرکردگی سپهرداری از سپهداران نامدارش  
در خطه مادوره و نواح جنوبی درآمده سفک و غارت آن بقاع  
اشتغال نماید؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کده چنور بود؛ چون این قلعه در میان قلیل جبال واقع است حصارش بغایت مستحکم و استوار و دور از راهگذر مقرر افواج، نواب انورالدین خان آنرا ملاذ و بلجای اهل و عیال خود هنگام سنج حوادث و دواهی ساخته بود؛ این قلعه و اراضی وابسته آن در تصرف ناصرالدوله عبد الوهاب خان برادر محمد علی خان بود؛ از جهت گمان نقود و جواهر گرانبایه یا از جهت کینه و عداوت که حیدر علی خان با محمد علی خان داشت افواج حیدری نخست دست یغما و تاراج بران واکشاد؛ قلعه دار و مخدّرات و اطفال او همگی اسیر شدند؛ و انواع ذلت و خواری کشیدند؛ اموال و ذخائر قلعه بتاراج رفت و نفائس و طرائف آن به سریر نگین فرستاده شد؛ از میان اجناس غاریده متاعی بغایت گرانبایه کتابخانه بود از کتب تازی و فارسی که نواب انورالدین خان فراهم ساخته و جانشین او در نصاب آن افزوده این مجلدات با جلد های دیگر که از دیگر قلاع گرنایک و از کتب خانه نواب کرپه و غیره برده شده بود بعد شهید شدن طیپو سلطان مغفور مع کتب خانه سلطانی بدست انگریزان افناد جنود حیدری درین یورش بر تسخیر قلعه چنور و فتح قلاع مجاور آن اکتفا ناکرده بیشتر شتافت؛ و در دهم آگست گروهی از سوارانش پس از آنکه بسفک و نهب چند قریه در جوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و فغاغله در انداختند که  
 باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن مستحقن گشتند  
 بیست و یکم همین ماه افواج حیدری شهر آرکات دارالملک  
 کرناٹک را تاراج و غارت کرد؛ ولیکن بفرار سیدن جنود  
 انگریزی بعضی بسرکردگی سرهکطر منردان مدراس و بعضی  
 بقیادت کرنیل یلی از سرکار است شمالی حیدرعلی خان از محاصره  
 آرکات دست برداشت و در آن کوشید که این هر دو فوج را  
 از فراهم آمدن باز دارد؛



ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب ملطری بیاگریفی  
 یاتن کوه بهادران انگلستان (که در سنه ۱۸۴۱ع مطبوع شده)  
 در ذکر جنریل سردیوود بیورد که ملاتی در اسیری  
 طیپو سلطان و هنگام تسخیر قلعه سویونگپتن سرکرده  
 اهل یورش بوده، متضمن خصوصیات جنگ کوهستانی  
 کنچی کوه که یکی از آن جنگهای نامی است که پس از  
 کشته شدن جماعتی کثیر در آن از رزم جویان طرفین  
 فتح و فیروزی نصیب حیدرعلی خان گردیده؛

در میان تمامی ریاستهای هندوستان در آن زمان (که سلطنت  
 تیموریه آب رسیده و یکسر منحل گردیده بود) گرانمایه و ممتاز،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علی خان که مردی بود از حالت سپهرداری بیادری بخت و اقبال بهمین پایه فرمان فرمائی و جهانماری رسیده؛ و منس و الای نامجویش کمالات علیّه سپهسالاری را با ملکات سنیه ملکه‌اری بدان خوبی و بایستگی فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ نیز در آن عهد چنین کس استجمع این نوادر صفات نایاب بود؛ چون همسایگی این چنین طرفدار ذوقنون و با اقتدار نسبت بریاست انگریزی که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پرخطر و سهمگین می نمود هر آینه خیلی فرین مصلحت مالکی بوده که کار پردازانش نسبت بوی در مقام هواخواهی و همدانسانی بودندی یا آنچنان عهد و پیمان آشتی بنیان با او در میان آوردندی که دست تطاولش از سرزمین ایشان کوتاه ماندی ولیکن جماعه انگریزان بجای مهراندوزی راه کینه توزی با وی سپردند؛

در سال ۱۷۶۸ ع کار گزاران ریاست انگریزی طرح ستیز و جنگ با حیدر علی خان ریخند؛ و درین جنگ حیدر علی خان بکام دل فیروز مند و مظفر گردید؛ و بیغنا و تاراج عام آنچنان فتنه و آشوب در مرز و بوم کرناٹک برپا ساخته کار نهیب و غارت تا عین دروازه مدراس رسانیده بود که کار پردازان ریاست مدراس بفتوای اضطرار بر مصالحه مغلوبانه راضی گشتند عهد و پیمان در میان

آمد که هر یک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر ملک و حمایت خود را ز بهار و ریغ ندارد هنوز صبح این عهد بشام نرسیده بود که حیدر علی خان در جنگی که او را با جماعه مرهتہ پیش می آید میخوابد که نقد دوستی هواخوانان جدید را بر محاکم عیار زند بنا بر آن مکتوبی بگورنر مدراس میفرستد و امتحاناً از برای نام درخواست ملکی محقر می نماید تا پانصد سپاهی انگریزی ارسال دارد ولیکن گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین و کیش \* ع \* در اول قدح دردی آورد پیش \* یعنی دعوت او را اجابت ننمود ؛ و چون در سال ۱۷۷۰ ع چینیکه یغماگران مرهتہ دیگر بار کار بر حیدر علی خان دشوار کرده بودند او باز استمداد ملک از دولت مدراسیه نمود و عهد و پیمان تکرار بیادش داد کار گزاران آن دولت همان تغافل و اهمال را کار بستند ؛ درین اثنا از تکرار نهیب و عارت جماعه مرهتہ خرابی و تباهی در مرز بوم میسور صورت گرفت زیرا که یغماگران مرهتہ بوم و بر ممالکش را بتصرف خود در آورده بودند ؛ و صیانت و حمایتش منحصر بود در آن قلعہ که بغایت استوار و حصین بود ؛ درینحالت حیدر علی خان از هواخوانان جدید خویش بازسألت اعانت می نماید و بهبودیکه ازین معاونت عایدایشان شد نیست و اعی نماید و میگوید که چون این یغماگران بنی سردسامان بکسر حکومتها می مستقل

شمالی هند وستان را عرصه صد گونه خوف و خطر ساخته اند  
 پیدا است که در صورت استیلا و ساز و سامان مصدر چگونه هر ج مرج  
 در تمامی ممالک و کهن خواهند گردید برین اعلام نیز اثری مترتب  
 نگشت و کارکنان دولت کهنی درین احوال مرتکب کمال  
 تنگ و عار گردیدند چون اختر اقبال حیدر علی خان هنوز در حدود  
 و ترقی بودی چاره گری رای صائب بر تمامی اعاد می خود مظفر گردید  
 و بدون یاری و امداد احدی در سال ۱۷۷۲ ع با جماعه مرهتیه بر وجه شایسته  
 مصالحه نمود، و از آن پس از رهگذر مناقش و نزاع خانگی جماعه  
 مرهتیه و سوء تدبیر کار گزاران ریاست بنیسی او را یاری آن  
 بهر سید که نهمین اعمال و محال گم کرده خود را باز یافت نمود  
 بلکه حوزه مملکت خود را نیکو فراخ و وسیع فرمود؛

پس از آنکه حیدر علی خان اینچنین نقض عهد از جماعه انگریزان  
 هنگام ضرورت بمقام تجربت در آورده و بتکرار مشاهده کرده  
 ز بهار از دستوقع نبود که دیگر بار بر پیمان و میثاق ایشان اعتماد  
 کردی؛ در همین زمان جماعه فرانسیس باو پیوستند و بهر گونه  
 آلات و ساز و سامان جنگ و پیکار او را یاری نمودند،  
 و هوا خواهی و همدستانیش را در باره مطمح نظر خویش که چشمداشت  
 دست نیاب نمودن مملکت کرنا تک باشد مصلحت دیدند؛  
 چنانچه منصبداران کار دیده فرانسیس بملازمت او گم هوا خواهی

بسته بآموختن آداب حرب و قتال خاصه ممالک فرنگ  
 سپاه او نیکو پرداختند؛ اکنون حیدر علی خان خود را نیکو آماده و آراسته  
 انتقام از اعدای یافت و با جماعه انگریزان از رهگذر سلوک  
 گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب  
 او بود؛ حال کار گزاران دولت کنپنی درین زمان برین سوال بود  
 که ایشان کورانه در امداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت  
 و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا با وی در شکست  
 خودشان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علی خان مغنم  
 شمرده پندهمانی با جماعه مرهتّه و نظام علی خان عقد موافقتی بند و تا با تنفاق  
 هد دیگر انگریزانرا از هند و ستان ستاصل گردانند؛ تمامی امور  
 در تمشیت این منصوبه بختگی رسیده بود و کار گزاران کنپنی  
 هنوز در خواب غفلت خود را اینخطر می انکاشتند؛ تا آنکه در سیستم  
 جولائی سال ۱۷۸۰ عیدر علی خان سپاه خود را با کمال سطوت  
 و صولت مانند سبیل دمان بر مرز و بوم کرنا تک فرود ریخته  
 ناخست و تاراج نمود؛ جمعیت سپاه حیدری درین چالش  
 از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر  
 بیوسنن افواج مو شیر لالی و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس  
 بطریق اعانت سمست از ویلا پذیرفته و عدت جنود انگریزی  
 که قائد آن مرهکطر منور بوده بشش هزار نمیر سید؛ و این سپاه



در حدود مدراس بکوستان اقامت داشت چینیکه هفتاد و سیوم  
 رحمتت که تازه از ولایت انگلستان فرار سیده بود (همانروز  
 که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر  
 انگریزی پیوست؛

حیدر علی خان پس از آنکه بوم و بر کرناٹک را طی کرده و تمامی  
 معمرات را که در اثنای راهش واقع شده باتش سوخته  
 و آب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید؛ بیست و یکم  
 آگست در مقابله شهر نزول نمود و این خود مقدمه جنگ بود؛  
 درین زمان کرنیل بیلی در بندوبست سرکارات شمالی با فوجی  
 گران اقامت داشت و جنود حیدری که بمحاصره آرکات  
 می پرداخت حایل بود در میان این فوج و معسکر انگریزی؛ اکنون  
 از دیوان مدراس بکرنیل بیلی فرمان میرسد تا بر جناح استتجال  
 بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزی شود و لیکن حیدر علی خان بحکم  
 کار آگاهی مهر جنود کرنیل بیلی را که مسخر بود در یکراه سد گردانید  
 و کوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بعمل آمد و مدافعه  
 آن از جانب حیدر علی خان صورت گرفت آخر کار در مقام  
 پربناکم سرکار زار کشید و کرنیل بیلی بدانشچنان فیروزی که از  
 جمعیت قلیل سپاه پیاده و یکسر ناداری فوج سواران متوقع تواند بود  
 گونه بکام دل رسیده لیکن این فیروزی در سید روزیش افزوده؛

به معسکر انگریزی از مقام کرنیل بیلی هنوز دور بود و افواج حیدری در رهگذر ارش سدی سکندری ؛ و از جهت ناداری علوفه و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده ؛

درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را با اعلام سرهکطر سردارین چنین می پردازد که از رهگذر خسران که درین جنگ عائد ما شده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گری این حادثه را ایها بران قرار گرفت که آنچنان کمک بکرنیل بیلی فرستاده شود که از ان مهملکه بدر تواند جست چنانچه بر حسب این عزیزست جمعیتی گرانمایه بسرکردگی کرنیل فلیچر و کپتان بیرد و چند سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد ؛ این جماعه هنگام نه ساعت سائنی از معسکر روانه شدند ؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل بیلی را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیت کرنیل فلیچر همین دوروزه خوراک برنج و قدری بسکط پاکلیچه و شراب از بهر معونت قوت دوستانش که در مقام پرنبا کم بودند برده بود ؛ چون حیدر علی خان بهادر از جمعیت فرستاده آگاهی یافته رساله سوادان بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر و کپتان بیرد باره نمایان خویش بدگمان گشته از راه راست انحراف نموده بر راه قوس مانادر پناه ظلمت شب که گوئی

بحمایت ایشان رسیده بود از تگ و تازر سال جیدری  
 صحیح و سالم با جمعیت کرنیل میلی پیوستند؛ ولیکن نواب  
 والا جناب باقتضای پخته کاری در ماده دشمن شکاری نگذاشت  
 که این جنود متفقہ راه سلامت سپرند و از کمند نظاول او  
 رهایی یابند؛ فرمان داد که در عقبه های دشوار گذار که افواج انگریزی را  
 از آن بایستی گذشت مورچالهای توپ آراسته دارند،  
 و چون از هنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاهی  
 داشت فوجی سنگین را از بهین پیادگانش فرمود تا بر هر دو رسته  
 گذرگاهشان آماده کمین باشند؛ و خودش با بهره کلان از افواجش  
 مترصد حمله های ایشان مانده تا بامدادشان پردازد و مادامیکه تهیه  
 سپاه درینجا اینچنین نموده بود حشری بیدار از سواران پنداره  
 در حدود کانبیویرم از بهرینفاگری و ترکناز تعیین فرمود تا فرصت کار  
 نگاه داشته سد راه عزیزست لشکر انگریزی گردند؛

حال جنود جیدری برین سوال بود که چون بامداد دهم شپنبر که از بهر کوچ  
 افواج متحدہ متعین شده بود فراز آمد هنوز سپیده صبح ندیده بود که  
 ایشان خاموش و آرمیده مترصد فرار سیدن قشون انگریزی  
 را در عین دام بلا که از بهر شان در چیده شده بود دیدند؛ سپاه بیان  
 کمینگاه مورچال دو از ده توپ بر ایشان سردادند و هنوز ایشان  
 پیشترک نرفته بودند که مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند؛ ولیکن  
 دیگر مورچاله‌های توپ از بهر ایشان آماده داشته بود، در عرصه  
 نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ در آورده شد تا بر فوج انگریزی  
 سرداده شود بقریب هفت ساعت صباحی سپاه‌شون قشون  
 از مور و ملخ افزون برین شستی برگشته بخت فروریختند تا کار بجای  
 رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم در آویختند که پطمان ببرد  
 و جوانان (گراوندیر) یا تاوردوران معرکه تنگبار داد پر دلی و شجاعت  
 دادند طرفه تماشائی بود که شستی دلیران انگریزی در میان بیست  
 و پنج هزار سوار و سی پلتن سپاهیان پیاده (علاوه جمعیتی از  
 سپاهیان فرنگ ملازم حیدری و توپخانه کلان که از مسافت  
 یک تیر پرتاب سرداده می‌شد) که ایشانرا نقطه دار در میان  
 گرفته بودند پایدار ایستاده بدافعه و مقاتله اعادی بر هر طرف  
 بر سیل تبادلی پرداختند؛ منصبداران فرانسیس در شکر  
 حیدری بمشاهده این جرات و جلالت که از پر دلان انگریزی  
 بظهور میرسید در شگفت فرو مانده بودند، در میان سپاه  
 انگریزان همین ده ضرب توپ میدانی بود ولیکن بدان خوبی  
 و چابکی آنرا بکار می بردند که در میان جمعیت اعادی از آن آشوبی  
 عظیم پیدا شده؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صباحی  
 نهم فتح و فیروزی بر هر دو علم انگریزی و زیدن گرفت

و گزیده رساله های سواران جیدری پس از حملات متوالی  
یکسره هزیمت خوردند و جناح راست و بهین جنود جیدری پریشان  
شده فریب بود که منهزم گردود؛ و منصبداران فرانسیس که  
توپخانه جیدری در اهتمام شان بود دست از کار باز کشیده  
بودند؛ درین میان وقوع حادثه ناگهانی صورت واقعه را یکسر دازگون  
ساخت تا افواج منهزم مظفر و منصور گردید؛

تفصیل این اجمال آنکه باتفاقی نامیمون نسبت بانگریزان  
و همایون نسبت بجیدر علی خان عراقی با روت و گوله که  
در فوج انگریزی بود یک ناگاه آتش برگرفت، و پاگ  
سوزت؛ و این واقعه مانده نتیجه آن گوله توپ بود که گلنداز  
توپخانه جیدری در آن انداخته درین واقعه بسیاری از سپاهیان  
انگریزی علف آتش گشتند؛ ولیکن یکسر بر باد رفتگی ساز  
و سامان جنگی باقیماندگان را نسبت بردگان بیشتر عرضه محنت  
و بلا گردانید؛ طیو سلطان که خلف الصدق پدر نامدار شهامت  
و ثار جیدر علی خان بهادر بود بفرصت دشمن شکنی را  
مغتنم شمرده بدون استیجاز از پدر و الامقام با جماعه سواران  
مخولیه و کرناکی چون سبیل و مان بر فوج انگریزان که بدان  
آتشزدگی برهم خورده و هنوز بحال خود در نیامده بود فروریخت  
و عقب آن تکمیل قشون فرانسیس گرم و گیرا پیار بگری

آن سواران فرار حیدر و از کوشش مردانه تمامت سپاهیان  
انگریزی یگان یگان پاره پاره ساخته شدند؛ ولیکن منصبداران  
انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه  
فراهم گردانیده در عین آتشباری توپخانه اعادوی جای بلند دستیاب  
ساخته ایشان را بوضع مربع یاراستند منصبداران به شمشیر  
و سپاهیان سنگین خویش میخنکیدند و هزاران سپاه  
غنیم را در سینه حمله مختلف مقاومت نمودند؛ و در پایان  
کار از شریک افواج دشمن که تازه پنی هم میرسیدند شتوه آمده  
پامال خوا فرا سپان و پای پیلان شدند؛  
عدو کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار و نیم هزار بیش بود  
از ان میان چار هزار سپاهی هندوستانی بود و قریب ششصد  
فرنگستانی کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلی  
و کپتان بیرو چار باز خیمهای کاری خورده با دود فرنگستانی اسیر  
شدند و چون ایشان را پیشن حیدر علی خان برود باقتضای  
نخوت فیروزی پشم خواری بسوی شان نگر است و علاای  
فیروزی برداشت ولیکن کرنیل بیلی جواب شایسته داد که  
طیپو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهی خواهد داد که این نظر از  
رهگذر بلای ناگهانی بود که بر سر ما افتادنه از جهت هزینه  
و شکست که از افواج شما خورده باشیم؛ نواب ازین

جواب درشت بر آشفته فرمان داد تا ایشان را مقید دارند  
میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از  
مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را  
آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگریزی بدان  
نمط درشتی و سختی که عادتش نبود سلوک نمود؛  
کپتان پیردپس از کشیدن گوناگون شد اید اسیری که محبوس  
بودن در زندان وحشت انگیز یک زنجیر با اسیر دیگر  
پایسته تا سه و نیم سال شمرده از آن بود رهایی یافته و بفرنگستان  
رفته و از آنجا بمنصب جرنیلی ممتاز شده باز به هندوستان آمد و  
در سال ۱۷۹۹ با فوج متفق که از بهر یورش سریرنگپتن در مقام  
ویلور آراسته میگشت پیوست، اکنون کپتان پیرد که بسرکردگی  
قشونی از سپاهیان فرنگ استیاز میداشت بجد درخواست  
تادرین پیکار پراخطار سرکردگی جنود یورشش نامزد او گردد چنانچه  
برین آرزو بکام دل فیروز گردید؛ و در چهارم می سال ۱۷۹۹  
رایت انگریزی بالای برج بیرونی برافراشت؛ و پیش  
از آنکه طلوعه شب برآید سریرنگپتن والی خود را بدل کرده کابله  
ولایتش بردست کار گزاران انگریزی واسپرد؛ از تقالیب  
ادوار روزگار همان شهر که پیشتر در تعذیب کپتان موصوف  
اسفلر اسافلین بود اکنون در نشاط افزایش اعلاعلین

گردید ولیکن با آنهمه شگفتگی و نشاط مندی که از قهر اعدای و  
فیروز مندی عائد او شده ، هیچگونه خشم و انتقام که در چنین  
حال معمولست در دلش راه نیافته بود ؛

روانه شدن کرنیل بیلی بمساحت جنریل سرهکتر مندارو  
و گرفتار شدنش بدست طیپو سلطان ؛

ز ماه نهم روز نه رفته بود  
شده اخترش کند بر آسمان  
خوددشکر از شهر پیرم بگام  
فزون پنجمه بود بر سه هزار  
چو بسپرد ره چار یک از کرده  
میان دو بدخواه پر خاش خاست  
باندک ده و گیر حیدر سپاه  
نیفشوده بی پاشنه کرده نیز  
روان گشت بیلی از انجا بگاه  
ز گیتی نهان گشت زربین چراغ  
در آن دره بیلی پیامد فرود  
بناگاه از دشمن کینه خواه  
در آن دره تنگ آشوب خاست

به بیلی زمانه بر آشفته بود  
بشوریده و تند گشته جهان  
سوی مندارو نیز برداشت گام  
ز هند و یورپ مردم کارزار  
ز حیدر رسیدند لختی گروه  
ز تیر دورویه فاش خاست  
ز بون گشته در دست آوردگاه  
به پیچیده از کین لگام گریز  
یکی دره تنگش آمد بر راه  
سراسر جهان گشت چون پر زباغ  
که تن را ز آرام بدهد درود  
به پیگار آمد دگر ره سپاه  
چو تندر خردشیدن توپ خاست



چو باران که از ابر آید بزیر  
 کشیدند از جنگ و پیکار جنگ  
 بگیرد جهان گونه زر ناب  
 بریده از ان دره یکمیل راه  
 هر آتش جنگ بالا کشید  
 چو انگریز بد در میان دو کوه  
 نه میدان آویزش و جنگ بود  
 نه صفی توانست بستن سپاه  
 ندانست کس قلب و ساقه کجاست  
 کشاده نه بر مرد کین راه بود  
 نه بر رسم پیکار و آئین جنگ  
 گسسته رده رفت بایست راه  
 بر این سخت ناچار گرد نبرد  
 یکی کرد برخاست شد تیره روز  
 بیکدست تیغ و بدیگر سپر  
 ز رسم ستوران زمین شد نزار  
 دل توپ افروخته انگریز  
 شدش کار و آژون زبخت نژد  
 ز بایسته سامان فرادان بسوخت

زمانه به بیلی بیاریده نیز  
 فرادان را کرده توپ و تفنگ  
 از ان پیش گاید برون آفتاب  
 روان گشت بیلی از انخایگاه  
 بناگاه طیو بد انجا رسید  
 ستیزه به پیوست از دو گروه  
 بگاه گذر ره بر و تنگ بود  
 نیارست آراست آوردگاه  
 بند دست چپ هیچ پیدا از راست  
 ز بار و بنه کس نه آگاه بود  
 در انراه دشوار و تاریک و تنگ  
 توانست کوشش نمودن سپاه  
 به بیچارگی جنگ بایست کرد  
 ز طیو پدر دخته بیلی هنوز  
 ز چیدر بیامد سپاهی دگر  
 به طیو شده یار در کار نزار  
 بشد آتش کین و پیکار نیز  
 عوی دشمنان گوله انداخت چند  
 که صندوق بار دست او بر فروخت